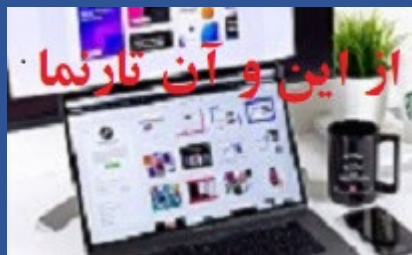


در عظیم خلوت من ! در عظیم خلوت من / هیچ غیر از شکوه خلوت نیست (فریدون ابل بیگی)



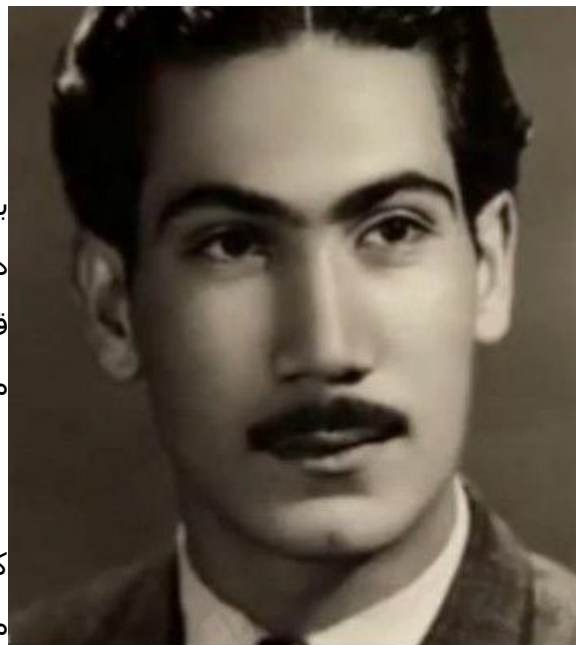
m.ilbeiqi@yahoo.fr xalvat.info

عصر ایران

[عصر ایران \(asriran.com\)](http://asriran.com)

[با صفحه بندی دوباره]

مرتضی کیوان؛ گنجشکی که پرید...



مهرداد خدیر - «ظاهرش عادی بود. قدش از متوسط، اندکی کوتاه‌تر بود. با قدم‌های تند راه می‌رفت. موی خرمایی موج‌داری داشت که به دقت به عقب شانه می‌کرد. عکس‌های قدیمش نشان می‌دهد که قبلاً فرقی را از وسط باز می‌کرده و به مویش روغن می‌زده. این هم مثل کراوات رنگی از آن چیزهایی بود که بعداً کنار گذاشته بود.

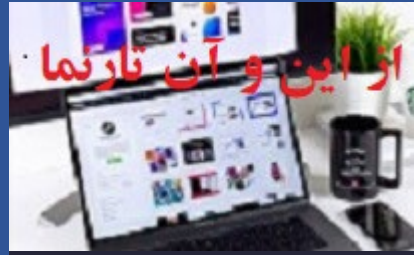
چشم و ابروی گیرایی داشت. پشت چشمش ورم‌دار و ابرویش کمانی و کشیده بود؛ کامل‌ترین ابرویی که من دیده بودم. همیشه فکر می‌کردم اگر دختر بود لازم نبود حتی یک مو از زیر ابرویش بردارد. بینی‌اش کشیده ولی کوفته بود. پشت لب بلندی داشت که به سیل

باریکی آراسته بود. دو تا دندان جلوش کمی روی هم سوار شده بود و شاید به همین علت، حرف سین را کمی بچه‌گانه تلفظ می‌کرد. آدم، خیلی زود با قیافه‌اش، اُخت می‌شد و او هم خیلی زود، سر شوخی را باز می‌کرد.

همیشه یک قلم خودنویس خوب با جوهر سبز و مقداری یادداشت توی جیب بغلش داشت. این یادداشت‌ها را از لای کتاب‌ها و مجله‌ها و حتی روزنامه‌ها برمی‌داشت. از هر نکتهٔ عجیب یا مضحکی که به چشمش می‌خورد.

ما معمولاً همدیگر را توی کافه‌ها می‌دیدیم و همین که می‌نشست یادداشت‌هایش را درمی‌آورد و روی میز می‌ریخت. اسم این یادداشت‌ها "گنجشک‌های کیوانیه" بود و همهٔ ما برای دیدن آخرین

در عظیم خلوتِ من ! در عظیم خلوتِ من / هیچ غیر از شکوه خلوت نیست (فریدون ابل بیگی)



m.ilbeiqi@yahoo.fr xalvat.info

گنجشک‌ها بی‌تاب بودیم. بعضی از این گنجشک‌ها را عینا از توی مجله‌ها می‌برید و لای کتابچه بغلی‌اش می‌گذاشت و مطالب روزنامه‌ها را هم بعد از چاپ ویرایش می‌کرد.

او در واقع اولین ویراستار ایران بود... بعد از کودتای ۲۸ مرداد من و دوستانم دستگیر شدیم و ما را برای محاکمه مجدد از آبادان به لشگر دو زرهی تهران آوردند و همه به حبس‌های سنگین محکوم شده بودیم. ۶ نفر در یک سلول افتادیم و شروع کردیم به واریسی دیوار سلول. یک خط آشنا را شناختم: **مرتضی کیوان** ۱۳۳۳ / ۲۶/۷ و این که می‌گویم مربوط به پاییز ۱۳۳۴ است یعنی درست یک سال بعد از اعدام مرتضی. چون او را سحرگاه ۲۷ مهر ۱۳۳۳ در همان لشگر زرهی اعدام کردند. همان خط روی دیوار را روی دیواره یک لیوان لعابی دسته دار نخودی رنگ با مداد کپی هم دیدم که نوشته بود:

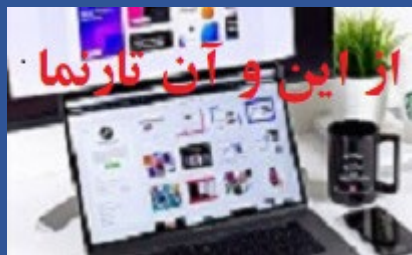
**درد و رنج نازیانه چند روزی بیش نیست
رازدار خلق اگر باشی همیشه زنده‌ای...**

اینها را **نجف دریابندری** در گفت‌وگو با **ناصر حریری** در کتاب «یک گفت‌وگو» - نشر کارنامه- درباره مرتضی کیوان گفته و در گفت و گو با مجله نگاه هفته هم به آن ارجاع داده است. هم او که با شعری از **احمد شاملو** جاودانه شد:

**«نه به خاطر سنگ‌فرشی که مرا به تو می‌رساند
نه به خاطر شاه‌راه‌های دوردست
به خاطر ناودان، هنگامی که می‌بارد
به خاطر کندوها و زنبورهای کوچک
به خاطر جار بلند ابر در آسمان بزرگ آرام**

**به خاطر تو
به خاطر هر چیز کوچک و هر چیز پاک به خاک افتادند
به یاد آرا!**

در عظیم خلوت من ! در عظیم خلوت من / هیچ غیر از شکوه خلوت نیست (فریدون ابل بیگی)



m.ilbeiqi@yahoo.fr xalvat.info

عموهایت را می‌گویم،

از مرتضی سخن می‌گویم...»

با این که نظامی نبود چون به چند افسر فراری ارتش پناه داده بود او نیز همراه آن افسران، محاکمه و به اعدام محکوم و صبح ۲۷ مهر ۱۳۳۳ تیرباران شد.

درست است که سابقه همکاری با حزب توده را داشت اما توده‌ای به مفهومی که دیگران بودند، نبود و بیشتر روزنامه‌نگار بود. این ادعا هم با مجلات غیر حزبی که با آنها همکاری داشت روشن می‌شود و هم از همکاری با دولت ملی دکتر مصدق.

به خاطرات دریابندری و شعر شاملو اشاره شد. اما تأثیر مرتضی کیوان تنها بر این دو نبود. او که به لحاظ سن و سال چند سالی از دوستان خود بزرگ‌تر بود چنان تأثیری بر چهره‌های شاخص آن روزگار گذاشت که هر یک در سوگ او نوشتند و سرودند: از **سیاوش کسراپی و هوشنگ ابتهاج تا مصطفی فرزانه** و خود نیما البته.

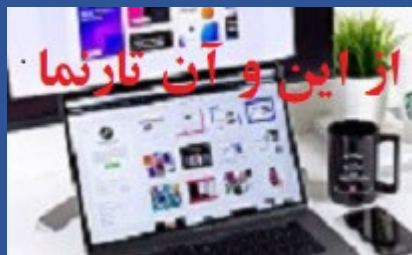
مرتضی کیوان، بیش از آن که سیاسی و حزبی باشد ادبی و فرهنگی بود و اگرچه در رسانه‌های رسمی حتی بعد انقلاب از او یاد نشد اما شعر شاملو و همسر وفاداری که تمام عمر خود را وقف کتابداری کرد و به "مادر کتابداری ایران" شهرت یافت نام مرتضی کیوان را زنده نگاه داشتند.

پوران‌دخت سلطانی و او درست ۴ ماه قبل از اعدام کیوان در ۲۷ خرداد ۱۳۳۳ ازدواج می‌کنند:

«سال بد، سال باد، سال اشک، سال شک... سال پست، سال درد، سال عزا، سال اشک

پوری، سال مرگ مرتضی» روایت همین رنج است. چرا که پوری هم خود به زندان می‌افتد اما پس از مرگ مرتضی آزاد می‌شود. عروس جوان اما به سرعت درهم شکسته و خسته و به بیماری سل مبتلا شده بود و با لباس عزا برای درمان به انگلستان می‌رود. در لندن درمان می‌شود اما مرتضایی نبود که بازگردد. می‌ماند و در کمبریج در رشته ادبیات انگلیسی درس می‌خواند و پس از ۸ سال زندگی در اروپا به ایران بازمی‌گردد.

در عظیم خلوت من ! در عظیم خلوت من / هیچ غیر از شکوه خلوت نیست (فریدون ابل بیگی)



m.ilbeig@yahoofr xalvat.info

هنوز بیش از آن که پوری سلطانی باشد همسر مرتضی کیوان اعدامی بود و او می خواست خودش باشد با نیروی عشق و یاد مرتضی. پس چنین کرد و چون مجال تدریس نداشت در کتابخانه بانک مرکزی به کار کتابداری می پردازد و در ضمن کار، کتاب «هنر عشق ورزیدن» نوشته اریک فروم را ترجمه کرد که با استقبال بی مانند روبرو شد و نام آن را دست کم چند نسل

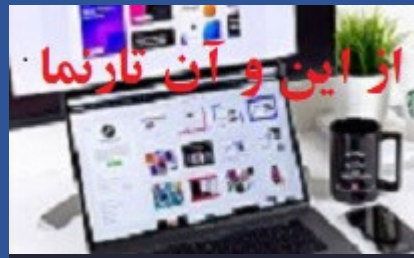


شنیده اند و کثیری خوانده اند. چنان شیفته کتابداری می شود که در این زمینه هم دوباره به تحصیل می پردازد و تا پایان عمر زندگی خود را وقف کتاب و کتابخانه و کتابداری می کند تا جایی که لقب مادر کتابداری نوین ایران می گیرد در حالی که از نام و یاد مرتضی کیوان لحظه ای غافل نبود.

جالب است بدانیم نام مرتضی کیوان درست دو ماه بعد از پیروزی انقلاب و در ۲۲ فروردین ۱۳۵۸ هم تازه شد. روزی که ۱۱ نفر از سران رژیم پهلوی اعدام شدند. یکی از آنان **سرتیپ مجیدی** رییس دادگاه بدوی افسران حزب توده بود که البته بیشتر به خاطر حکم اعدام رهبران فداییان اسلام محکوم شد نه دادگاه بدوی افسران.

حکم مرتضی کیوان البته در پی تشکیل دادگاه تجدیدنظر سران سازمان نظامی حزب توده به ریاست سرلشکر **منصور مزین** و دادستانی **سرتیپ امیرحسین آزموده** اجرا شد همراه با ۱۰ نظامی: **سرهنک محمدعلی مبشری**، **سرهنک عزت الله سیامک**، **سرگرد هوشنگ وزیریان**، **ستوان یکم عباس افراخته**، **سروان نورالله شفا**، **حسین سبزواری**، **سرهنک نعمت الله عزیزی**، **نمینی**، **سرگرد نصرالله عطارد**، **سروان نظام الدین مدنی**، **ستوان یکم اسلامی**، **سروان واعظ قائمی** و **مهندس مرتضی کیوان**. در گزارش این محاکمه و ویدیویی که موجود است نیز بر

در عظیم خلوتِ من ! در عظیم خلوتِ من / هیچ غیر از شکوه خلوت نیست (فریدون ابل بیگی)



m.ilbeiqi@yahoo.fr xalvat.info

غیرنظامی بودن کیوان تأکید می‌شود اگرچه بعدتر گفته شد او در حال گذراندن سربازی بوده حال آن که متولد ۱۳۰۰ بود و در آن زمان ۳۳ سال داشته است.

اگرچه دو تن از اعضای این گروه که به خاطر سرهنگ سیامک به **گروه سیامک** نیز شهرت یافته بود بهانه سرودن ترانه عاشقانه «**مرا بیوس**» هم شدند اما حضور مرتضی کیوان به جمع آنان وجه شاعرانه‌ای داد و انتساب به حزب توده آنان را نزد مردم منفور نساخت. چرا که در آن زمان چهره‌های شاخص ادبی با این حزب مراوده داشتند اگرچه غالب آنان بعدتر راه خود را جدا کردند و هر چند بعدتر اصطلاح «توده نفتی» رایج شد و توده‌ای بودن و مصدقی بودن قابل جمع به نظر نمی‌رسید اما مرتضی کیوان هم دوستدار مصدق بود. کما این که **مهدی اخوان ثالث** نیز که بعد ۲۸ مرداد، به اتهام همکاری با حزب توده بازداشت شد در همان زندان شعری در وصف مصدق سرود و خود بعدها گفت:

«این شعر [تسلا و سلام] را برای زنده‌یاد دکتر مصدق گفته‌ام. در آن وقت‌ها - در سال ۳۵ - نمی‌شد اسم مصدق را ببری؛ این بود که بالای شعر نوشتم: برای **پیرمحمد احمدآبادی**.

من خودم در زندان بودم که آن مرد بزرگ و بزرگوار تاریخ معاصر ما را گرفته بودند و تقریباً محکوم کرده بودند.

وقتی ما را در زندان زرهی برای هواخوری می‌بردند، او [دکتر مصدق] را می‌دیدیم که در یک حصار سیمی خاص و جداگانه‌ای به تنهایی راه می‌رفت و قدم می‌زد؛ مثل شیرینی درون قفس. بعدها این شعر را برایش گفتم:

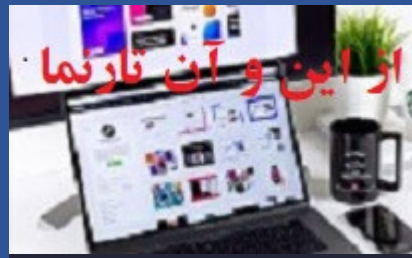
دیدنی دلا که یار نیامد؟

گرد آمد و سوار نیامد

بگذاخت شمع و سوخت سراپای

و آن صبح زرنگار نیامد...»

در عظیم خلوت من ! در عظیم خلوت من / هیچ غیر از شکوه خلوت نیست (فریدون ابل بیگی)



m.ilbeiqi@yahoo.fr xalvat.info

اختصاص «یک چهره - یک روایت» به مرتضی کیوان اما نه به خاطر وجه سیاسی قضیه که در پاسداشت نگاه انسانی و رفاقت مدار آن روزگار است. چرا که جامعه ما روز به روز از ارزش‌های انسانی تهی‌تر و پولزده‌تر و مادی‌تر می‌شود و هر چند هنوز به تلخی **مراد فرهادپور** نمی‌توان از «اجتماع حشرات دچار حرص و هراس» گفت اما خوب است با مرتضی کیوان آشناتر شویم تا فراموش نکنیم در این خاک چه انسان‌هایی با نگاه انسانی زیستند و مردند و اگر هم روایت همفکران او را نمی‌پذیریم زنده یاد پوری سلطانی را کافی بدانیم که خاطره عشق او سبب شد قریب ۶۰ سال را با یاد او سپری کند.

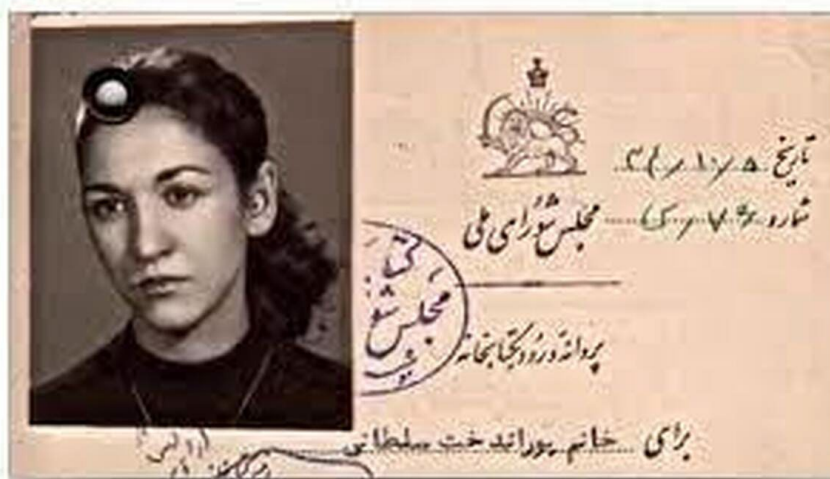
شرح عشق جاودانه پوری سلطانی: از مرتضی سخن می‌گویم

«برای من و مرتضی فال گرفت. به ما گفت دوران عاشقانه زیبایی دارید افسوس که با جدایی همراه می‌شود. مرتضی خندید. گفت ناراحت نباش سرنوشت تمام فال‌ها همین است.»

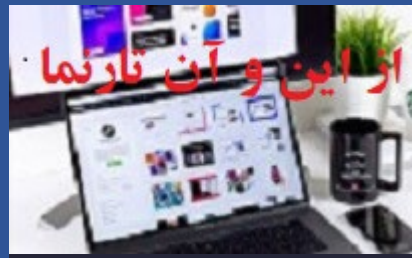
احمد فرتاش - کسانی که با **احمد شاملو** آشناترند، به خوبی می‌دانند که **مرتضی کیوان** یکی از موثرترین افراد زندگی او بوده است. **آیدا**، همسر شاملو، می‌گوید:

«احمد می‌گفت همه خصوصیاتش برازنده و استثنایی بود. حرف زدیش، لباس پوشیدنش، رفتارش و از همه مهم‌تر نظم و دقتی که در کارهایش به خرج می‌داد. هر بار حرف کیوان به میان می‌آمد می‌گفت یک نفر را به قدر تو دوست داشتم، کیوان را. وقت‌هایی که بی‌حوصله یا غمگین بود همین که اسم کیوان را می‌شنید به وجد می‌آمد و انگار دوباره جان می‌گرفت.»

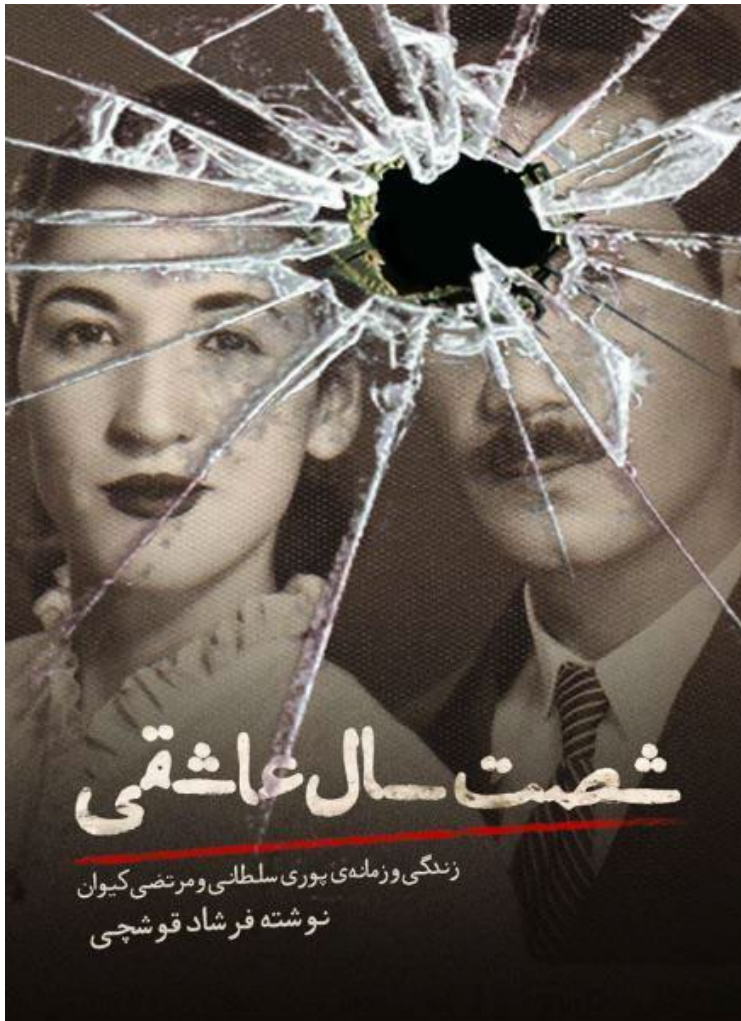
مرتضی کیوان، با اینکه فقط چهار سال از شاملو بزرگ‌تر بود، رهبر فکری شاملو بود و در شکل‌گیری نگاه شاملو به شعر



در عظیم خلوتِ من ! در عظیم خلوتِ من / هیچ غیر از شکوه خلوت نیست (فریدون ابل بیگی)



m.ilbeiqi@yahoo.fr xalvat.info



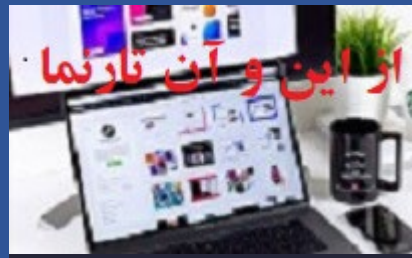
و ادبیات و هنر و سیاست و جامعه، نقش بسیار مهمی داشت. کیوان عضو حزب توده بود که پس از کودتای ۲۸ مرداد به جرم همکاری با سازمان نظامی حزب توده، دستگیر و اعدام شد.

«شصت سال عاشقی»، حکایت

عشق پوری سلطانی به مرتضی کیوان است. کتاب حاصل چند جلسه گفت‌وگوی فرهاد قوشچی با پوری سلطانی است. قوشچی روایت دلنشینی از عشق این دو عضو نه چندان رده بالای حزب توده به دست داده است. نثر کتاب اگرچه چندان درخشان نیست ولی لحن روایت دلنشین است. راوی هم خود پوری سلطانی است و درباره آغاز آشنایی اش با مرتضی می‌گوید:

«یکی از دوستان مادرم که با او رفت‌وآمد و ارتباط نزدیکی داشتیم، سیاوش کسرایی شاعر بود... سیاوش در یکی از شب‌های بهار ۱۳۳۰ من را به عروسی برادرش دعوت کرد. آن شب تعدادی از دوستان شاعر و نویسنده سیاوش کسرایی از جمله هوشنگ ابتهاج (سایه)، احمد شاملو، محمدجعفر محجوب، مرتضی کیوان و... هم حضور داشتند. سایه و کیوان کنار هم نشسته بودند. سیاوش گفت: قدیمی‌ترین دوستم را به قدیمی‌ترین دوستانم معرفی می‌کنم و من وسط آنها نشستم... آن شب، سر میز شام بشقاب به اندازه کافی نبود، من و کیوان به ناچار در یک بشقاب شام خوردیم، اما هرگز باور نمی‌کردم که ممکن است روزی با او زندگی مشترکی را شروع کنم.»

در عظیم خلوت من ! در عظیم خلوت من / هیچ غیر از شکوه خلوت نیست (فریدون ابل بیگی)



m.ilbeigi@yahoo.fr xalvat.info

تحریر حریروارگی این عشق نجیب، در زمانه‌ای که از در و دیوار محرك‌های اروتیک بر سر عشاق نمی‌بارید و عشق و وفاداری هنوز این قدر بی‌معنا و بی‌مبنا نشده بود، کتاب قوشچی را حقیقتاً دل‌پذیر کرده است.

خاطرات پوری سلطانی ساده و زیبا و دلنشین‌اند:

«از دانشکده با هم به خیابان شاه‌آباد رفتیم. یکی از اولین کافه‌قنادی‌های تهران به نام نوبخت در شاه‌آباد بود. با مرتضی به بالکن کافه‌قنادی رفته و بستنی خوردیم، بعد به طرف خیابان استانبول به راه افتادیم. در راسته شمالی خیابان خانمی روسی بود که قهوه‌فروشی داشت، در ضمن فال قهوه هم می‌گرفت و با فال‌گرفتن شهرتی به هم زده بود. برای من و مرتضی فال گرفت، به ما گفت دوران عاشقانه

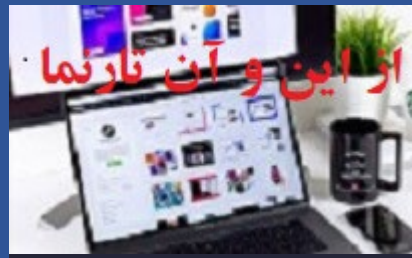


زیبایی دارید افسوس که با جدایی همراه می‌شود، اما همیشه عاشق می‌مانید. مرتضی خندید، گفت ناراحت نباش سرنوشت تمام فال‌ها همین است.»

آیدا درباره پوری سلطانی گفته است:

«من با چه کلماتی باید بگویم که شاملو چه احترامی برای همسر بزرگوار کیوان، خانم پوران‌دخت سلطانی قائل بود! بزرگ‌ترین درس زندگی را پوری به ما داد. این زن يك انسان بی‌نظیر است. يك عاشق بی‌هماورد. پوری به ما آموخت که... دل‌داده انسان والا باشیم. مرتضی و پوری فقط دو ماه بود ازدواج کرده بودند که مرتضی را دستگیر کردند و... پوری يك عمر است که تنها با خاطره کیوان زندگی می‌کند. در این

در عظیم خلوت من ! در عظیم خلوت من / هیچ غیر از شکوه خلوت نیست (فریدون ابل بیگی)



m.ilbeiqi@yahoo.fr xalvat.info

سال‌های تنهایی زنی بوده با تخصص بالا و کاردان و شاگردانی پرورش داده با کفایت. ببینید مرتضی چه ارج و احترامی در دل پوری دارد که او يك عمر به پایش ایستاده.»

فرشاد قوشچی هم در کتابش نوشته است: «در ملاقات دوم سؤالی نمودم که بسیار متاثر شد و البته من هم پشیمان؛ سوال این بود که آیا بعد از کیوان هرگز عاشق شده است؟»

تخصص پوری سلطانی کتابداری بود و در اسفند ۱۳۹۳ کتابخانه ملی به پاس يك عمر فعالیت حرفه‌ای و ممتازش در کتابداری، مراسم بزرگداشتی برای او برگزار کرد.

حدود نیمی از کتاب، شرح پیشرفت اجتماعی پوری در غیاب مرتضی است. او پس از آزادی از زندان در ۱۳۳۳، به این نتیجه می‌رسد که روحیه‌اش مناسب فعالیت سیاسی نیست. سیاست را رها می‌کند و چندی بعد به انگلستان می‌رود تا در دانشگاه کمبریج زبان آرامی بخواند ولی به علت مشکلات مالی، تحصیلش ناتمام می‌ماند.



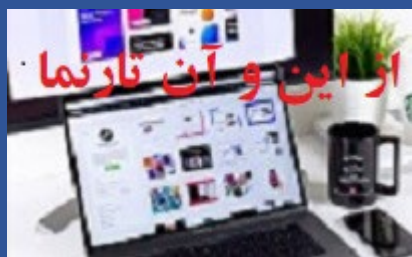
پس پوری به ایران برمی‌گردد و در مقطع فوق لیسانس کتابداری درس می‌خواند. کتاب «هنر عشق ورزیدن» اریک فروم را هم با راهنمایی و کمک دکتر رضا داوری در دهه ۱۳۴۰ ترجمه می‌کند.

پوری سلطانی درباره روزی که ماموران رژیم شاه به خانه‌شان ریختند و مرتضی را برای همیشه بردند، می‌گوید:

«وقتی هنوز سرگرم بازرسی بودند، از آنها خواستیم که ناهار بخوریم... به اتاق خودمان رفتیم... گفتم: مرتضی جان، ما به زودی همدیگر را خواهیم دید؟ نگاهی کرد، دستم را گرفت و گفت: به این زودی‌ها نمی‌شود، این بار خیلی مشکل است. گفتم از من اطمینان

داشته باش. به مهربانی نگاه کرد و چیزی نگفت. روز آخر هم مانند روز اول آشنایی با هم در يك بشقاب غذا خورده بودیم.»

در عظیم خلوت من ! در عظیم خلوت من / هیچ غیر از شکوه خلوت نیست (فریدون ابل بیگی)



m.ilbeiqi@yahoo.fr xalvat.info

* در اسفند ۱۳۹۳ کتابخانه ملی ایران از خدمات پوری سلطانی تجلیل کرد و او را برازنده عنوان «مادر کتابداری نوین ایران» دانست. در خرداد ۱۳۹۴ دویستمین شب بخارا به او اختصاص یافت و امیر هوشنگ ابتهاج (سایه) از دوستان و علاقه‌مندان مرتضی کیوان هم در آن شرکت کرد. [پوران دخت سلطانی در ۱۶ آبان همان سال در بیمارستان ایران مهر تهران درگذشت.](#)



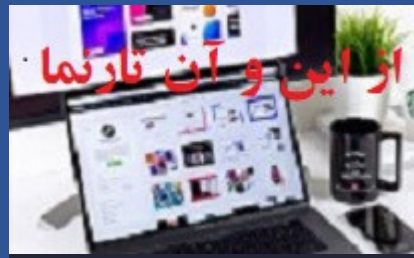
پوران دخت سلطانی همسر مرتضی کیوان و مادر کتابداری نوین ایران

پوری خانم چنان شیفته کتابداری می‌شود که در این زمینه هم دوباره به تحصیل می‌پردازد و تا پایان عمر زندگی خود را وقف کتاب و کتابخانه و کتابداری می‌کند تا جایی که لقب مادر کتابداری نوین ایران می‌گیرد در حالی که از نام و یاد مرتضی کیوان لحظه‌ای غافل نبود.

جالب است بدانیم نام مرتضی کیوان درست دو ماه بعد از پیروزی انقلاب و در ۲۲ فروردین ۱۳۵۸ هم تازه شد. روزی که ۱۱ نفر از سران رژیم پهلوی اعدام شدند. یکی از آنان **سرتیپ مجیدی** رییس دادگاه بدوی افسران حزب توده بود که البته بیشتر به خاطر حکم اعدام رهبران فداییان اسلام محکوم شد نه دادگاه بدوی افسران.



در عظیم خلوت من ! در عظیم خلوت من / هیچ غیر از شکوه خلوت نیست (فریدون ابل بیگی)



m.ilbeiqi@yahoo.fr xalvat.info

حکم مرتضی کیوان البته در پی تشکیل دادگاه تجدیدنظر سران سازمان نظامی حزب توده به ریاست سرلشکر منصور مزین و دادستانی سرتیپ امیرحسین آزموده اجرا شد همراه با ۱۰ نظامی و نام‌ها از یان قرار اعلام شد:

سرهنگ محمدعلی مبشری، سرهنگ عزت‌الله سیامک، سرگرد هوشنگ وزیریان، ستوان یکم عباس افراخته، سروان نورالله شفا، حسین سبزواری، سرهنگ نعمت‌الله عزیزی نمینی، سرگرد نصرالله عطارد، سروان نظام‌الدین مدنی، ستوان یکم اسلامی، سروان واعظ قائمی و مهندس مرتضی کیوان.

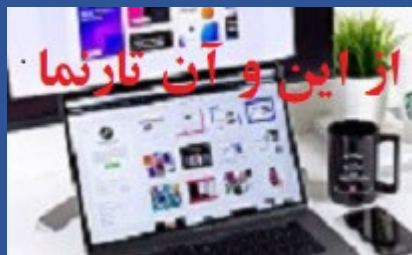
نکته قابل تأمل این که در گزارش این محاکمه و ویدیویی که موجود است نیز بر غیرنظامی بودن «مهندس مرتضی کیوان» تأکید می‌شود اگرچه بعدتر گفته شد او در آن زمان در حال گذراندن خدمت سربازی بوده حال آن‌که متولد ۱۳۰۰ بود و هنگام محاکمه ۳۳ سال داشته است.

اگرچه دو تن از اعضای این گروه که به خاطر سرهنگ سیامک به گروه سیامک نیز شهرت یافته بود بهانه سرودن ترانه عاشقانه «مرا بیوس» هم شدند اما حضور مرتضی کیوان به جمع آنان وجه شاعرانه‌ای داد و انتساب به حزب توده آنان را نزد مردم منفور نساخت. چرا که در آن زمان چهره‌های شاخص ادبی با این حزب مراوده داشتند اگرچه غالب آنان بعدتر راه خود را جدا کردند و هر چند بعدتر اصطلاح «توده نفتی» رایج شد و توده‌ای بودن و مصدق بودن قابل جمع به نظر نمی‌رسید اما مرتضی کیوان هم دوست‌دار مصدق بود. کما این که مهدی اخوان ثالث نیز که بعد ۲۸ مرداد، به اتهام همکاری با حزب توده بازداشت شده بود در همان زندان شعری در وصف مصدق سرود و خود بعدها گفت:

«این شعر [تسلا و سلام] را برای زنده‌یاد دکتر مصدق گفته‌ام. در آن وقت‌ها - در سال ۲۵ - نمی‌شد اسم مصدق را ببری؛ این بود که بالای شعر نوشتم: برای پیرمحمد احمدآبادی.

من خودم در زندان بودم که آن مرد بزرگ و بزرگوار تاریخ معاصر ما را گرفته بودند و تقریباً محکوم کرده بودند.

در عظیم خلوت من ! در عظیم خلوت من / هیچ غیر از شکوه خلوت نیست (فریدون ابل بیگی)



m.ilbeiqi@yahoo.fr xalvat.info

وقتی ما را در زندان زرهی برای هواخوری می‌بردند، او [دکتر مصدق] را می‌دیدیم که در یک حصار سیمی خاص و جداگانه‌ای به تنهایی راه می‌رفت و قدم می‌زد؛ مثل شیری درون قفس. بعدها این شعر را برایش گفتم:

دیدى دلا که یار نیامد؟
گرد آمد و سوار نیامد
بگداخت شمع و سوخت سراپای
و آن صبح زرنگار نیامد...»

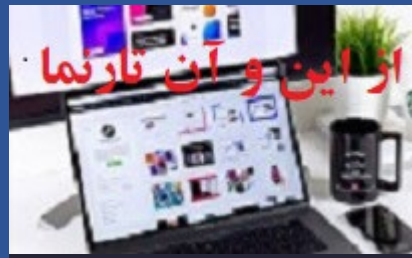
جا دارد به شبی که بخارا به همت **علی دهباشی** در حیات خانم سلطانی برگزار کرد اشاره و از حُسن سلیقه شورای قبلی شهر تهران در نام‌گذاری برخی خیابان‌های تهران ولو فرعی به نام بزرگان فرهنگ و ادبیات هم یاد شود چون اکنون خیابان مجاور کتابخانه ملی ایران در خیابان میرداماد که به بزرگراه حقانی (جهان کودک) راه دارد به نام «پوری سلطانی» است و مناسبت آن هم روشن است که نقش اوست در پایه گذاری کتابداری نوین در ایران هر چند هر که را که با مرتضی کیوان آشنا باشد به یاد او هم می‌اندازد و دست‌کم هر بار که از آن عبور می‌کنم صدای پر طنین بامداد شاعر انگار در خودرو می‌پیچد: *از مرتضی سخن می‌گویم..*

بنیان گذار کتابداری نوین ایران درگذشت

پوری سلطانی بنیانگذار کتابداری نوین ایران در هشتماد و چهارسالگی بر اثر بیماری از دنیا رفت.

به گزارش خبرگزاری صدا و سیما به نقل از روابط عمومی سازمان اسناد و کتابخانه ملی، تشییع پیکر آن بانوی فقید یکشنبه ساعت ۹ صبح از محل کتابخانه ملی انجام می‌شود.

در عظیم خلوت من ! در عظیم خلوت من / هیچ غیر از شکوه خلوت نیست (فریدون ابل بیگی)



m.ilbeiqi@yahoo.fr xalvat.info

پوری سلطانی متولد سال ۱۳۱۰ و از پایه‌گذاران علوم کتابداری و اطلاع‌رسانی در ایران امروز صبح به علت نارسایی ریه در بیمارستان ایرانمهر درگذشت.

وی جایزه ترویج علم ایران را از سوی انجمن کتابداری و اطلاع‌رسانی ایران دریافت کرده بود.

سلطانی پایه‌گذار مرکز ملی کتابداری و عضو هیئت علمی دانشگاه تهران و همچنین عضو هیئت علمی گروه کتابداری کتابخانه ملی ایران بود.



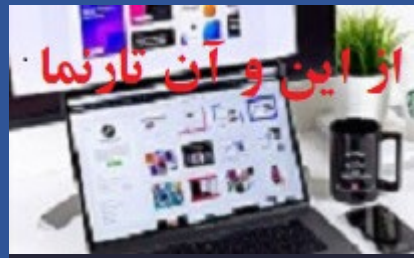
• اخبار روز ، یکشنبه، ۳۰ مهر ۱۴۰۲

گذری بر زندگی ادبی مرتضی کیوان چهره محبوب روشنفکران ایران – شبنم کهن‌چی



از راست هوشنگ ابتهاج، سیاوش کسرایی، نیما یوشیج، احمد شاملو و مرتضی کیوان

در عظیم خلوت من ! در عظیم خلوت من / هیچ غیر از شکوه خلوت نیست (فریدون ابل بیگی)



m.ilbeigi@yahoo.fr xalvat.info

مرتضی کیوان شاعر بود، منتقد بود، روزنامه‌نگار بود، گاهی داستان می‌نوشت. او را به عنوان اولین ویراستار ایرانی می‌شناسند و بسیاری از آثار مهم مانند وداع با اسلحه با ترجمه نجف دریابندری را او ویراستاری کرده است. مرتضی، مرکز حلقه‌ای بود که شاعران و نویسندگانی مانند احمد شاملو، سیاوش کسرابی، مصطفی فرزانه، هوشنگ ابتهاج، نجف دریابندری را در آن گردهم جمع کرده بود.

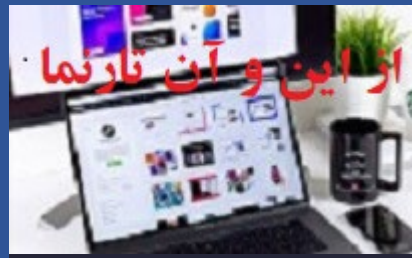
یکی، دو روز بیشتر از شصت‌ونهم سال پیش مرتضی را اعدام کردند؛ سحرگاه بیست‌وهفتم مهرماه. او را از آغوش زندگی بیرون کشیدند، از آغوش ادبیات، از آغوش دوستانش، از آغوش عشق... آخرین جمله‌اش را روی کاغذ می‌نویسد، نقطه را می‌گذارد، چشم‌بسته، دست‌بسته با بدن طناب‌پیچ می‌ایستد و به سوی مرگ آغوش باز می‌کند؛ این تصویری است که شاهرخ مسکوب از او در روزنامه عصر دید و من هرگاه این بخش از خاطرات شاهرخ مسکوب را می‌خوانم و این تصویر مرتضی کیوان را می‌بینم، یاد داستان کوتاه «اعدام» نوشته حسن تهرانی می‌افتم، آنجا که مرد را به چوب بسته‌اند و تیربارانش می‌کنند و راوی می‌گوید: «گلوله سوم به خودنویسم خورد. سرباز سوم فریاد زد: «خونش سبزه» پشتم خارید. خودم را به تیر کشیدم...» گویی راوی مرده داستان کوتاه «اعدام»، مرتضی کیوان است با همان خودنویس سبزی که همیشه همراه داشت و نجف دریابندری این‌طور از آن یاد کرده: «همیشه خودنویس خوب با جوهر سبز و مقداری یادداشت توی جیب بغلش داشت. این یادداشت‌ها را از لای کتاب‌ها و مجله‌ها و حتی روزنامه‌ها برمی‌داشت، از هر نکته خواندنی یا عجیب یا مضحکی که به چشمش می‌خورد. ما همدیگر را معمولاً توی کافه‌ها می‌دیدیم و کیوان همین که می‌نشست یادداشت‌هایش را از جیبش درمی‌آورد و روی میز می‌ریخت. اسم این یادداشت‌ها گنجشک‌های کیوانیه بود و همه ما برای دیدن آخرین گنجشک‌ها بی‌تاب بودیم.»

و آخرین گنجشک کیوانیه این بود: «بوسه‌های بی‌شمار برای همه یاران زندگیم.»

در آستانه سالروز تیرباران شدن مرتضی کیوان، زندگی ادبی او را مرور کرده‌ایم.

کیوان در ابتدای قرن

در عظیم خلوت من ! در عظیم خلوت من / هیچ غیر از شکوه خلوت نیست (فریدون ابل بیگی)



m.ilbeigi@yahoo.fr xalvat.info

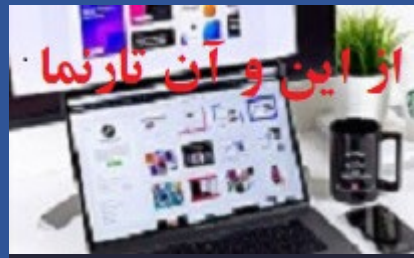
مرتضی کیوان یک قرن پیش به دنیا آمد؛ ۱۳۰۰. همان سالی که میرزا کوچک خان در گردنه گیلوان، میان سرما جان داد، سالی که شورشیان شکست می‌خوردند؛ شورشیان خراسان، شورشیان کردستان، شورشیان فارس و... همان سالی که سیمین دانشور به دنیا آمد تا بیست و دو سال بعد وقتی با نام مستعار «شیراز بی‌نام» در روزنامه ایران می‌نوشت، مرتضی کیوان تشویقش کند داستان‌های پراکنده‌اش را جمع‌آوری و منتشر کند و حاصل بشود: «آتش خاموش» که شانزده داستان کوتاه سیمین دانشور در آن جمع شده بود. کیوان سال ۱۳۰۰ به دنیا آمد، همان سالی که شعبان جعفری به دنیا آمد و بزرگ شد و بزرگ شد تا در کودتای ۱۳۳۲ آوازه‌اش در ایران بیچد؛ یکی‌شان بشود «مرتضی کیوان»، یکی‌شان بشود «شعبان بی‌مخ».

مرتضی کیوان شاعر بود، منتقد بود، روزنامه‌نگار بود، گاهی داستان می‌نوشت. او را به عنوان اولین ویراستار ایرانی می‌شناسند و بسیاری از آثار مهم مانند وداع با اسلحه با ترجمه نجف دریابندری را او ویراستاری کرده است. مرتضی، مرکز حلقه‌ای بود که شاعران و نویسندگانی مانند احمد شاملو، سیاوش کسرای، مصطفی فرزانه، هوشنگ ابتهاج، نجف دریابندری را در آن گردهم جمع کرده بود.

کیوان و یاران

کیوان را نمی‌توان بدون سیاست شناخت. او وقتی ۲۴ سال داشت به حزب توده پیوست، یکسال بعد از جلال آل‌احمد و محمود اعتمادزاده. آن سال‌ها اطرافیان کیوان، اکثراً توده‌ای بودند. دوستان و یارانی مانند نجف دریابندری که وقتی مرتضی کیوان اعدام شد به جرم توده‌ای بودن در زندان بود. یا احمد شاملو که با دستگیری کیوان، تنها نسخه‌هایی که از بعضی نوشته‌هایش داشت و نزد کیوان بود از بین رفت؛ آثاری مانند مرگ زنجیره و سه مرد از بندر بی‌آفتاب که از خانه کیوان ضبط شد و هرگز به دست شاملو نرسید. شاملو که سال ۳۲ به زندان قصر افتاده بود، زمستان ۳۳ از زندان آزاد شد، زمستانی که کیوان نتوانست ببیند. سیاوش کسرای نیز از دوستان کیوان بود که سال ۳۷ وارد حزب توده شد و سال ۳۲ مدت کوتاهی به زندان افتاد. شاهرخ مسکوب نیز سال ۳۳ زندانی شد و خودش می‌گفت یاد مرتضی و مادرش در زندان او را زنده نگه داشته، مرتضایی که وقتی هنوز شاهرخ در زندان بود، اعدام شد. شاهرخ مسکوب سال ۳۶ از زندان آزاد شد. ابراهیم یونسی هم بود که سال

در عظیم خلوتِ من ! در عظیم خلوتِ من / هیچ غیر از شکوه خلوت نیست (فریدون ابل بیگی)



m.ilbeiqi@yahoo.fr xalvat.info

۱۳۲۷ عضو شده بود و سال ۲۳ که سال بدی برای حزب توده بود دستگیر و محاکمه شد ولی چون یکی از پاهای خود را در دوران خدمت در ارتش از دست داده بود تحفیف گرفت و به حبس ابد محکوم شد و سال ۴۱ آزاد شد. از میان نویسندگان کسان دیگری هم عضو حزب توده بودند، بزرگانی مانند ابراهیم گلستان یا بزرگ علوی. مرتضی کیوان بعد از کودتای ۲۸ مرداد سه تن از نظامیان فراری حزب را در خانه خود پناه داد و همین باعث دستگیری‌اش شد. او ۲۷ مهر در زندان قصر تیرباران و دیده بر جهان بست؛ همان سالی که محمدجعفر پوینده دیده بر جهان گشود.

در رثای کیوان

مرگ کیوان در حالی که پر از شور زندگی بود، عشق برایش هنوز تازه بود و رخت دامادی‌اش را تازه از تن کنده بود، برای اهالی ادبیات در سال ۳۳ یک تراژدی بود: «سال بد/ سال بد/ سال اشک/ سال شک/ سال روزهای دراز و استقامت‌های کم/ سالی که غرور گدایی کرد/ سال پست/ سال درد/ سال عزا/ سال اشک پوری/ سال خون مرتضا.» (احمد شاملو)

کیوان، دوست زیاد داشت که اکثراً اهل ادبیات بودند؛ شاعر، داستان‌نویس، منتقد، مترجم. شاید به همین دلیل است که مرگ کیوان در ادبیات ایران ردی از خود بر جای گذاشت. در میان شاعران، شاید بتوان گفت شاملو و میان مترجمان نجف دریابندری همیشه سوگوار کیوان ماندند. آیدا، همسر شاملو می‌گوید آخرین حرف‌های شاملو در بستر مرگ درباره کیوان بوده: «شاملو سه روز بود که نخوابیده بود و درد شدید داشت. بهش گفتم: احمد یه خرده چشمت رو هم بذار شاید خوابت ببره. شاملو گفت: نه! این‌طوری بهتر می‌بینمش. زلال می‌بینمش. گفتم: کی رو؟ گفت: مرتضا کیوان رو. و بعد رفت تو اغما و دیگه حرف نزد. این آخرین حرف شاملو بود.»

نجف دریابندری هم در مصاحبه‌ای گفته بود: «صحبت کردن درباره کیوان برای من آسان نیست، گمان نمی‌کنم برای هیچ‌کدام از دوستان او آسان باشد. چون که این کار خیلی راحت ممکن است به نوعی روضه‌خوانی لوس و سانتی‌مانتال مبدل بشود و این درست خلاف خاطره‌ای است که پیش همه ما از کیوان باقی مانده و هیچ‌کدام میل نداریم آن را مغشوش یا مخدوش کنیم. کیوان نقطه مرکزی

در عظیم خلوت من ! در عظیم خلوت من / هیچ غیر از شکوه خلوت نیست (فریدون ابل بیگی)



m.ilbeiqi@yahoo.fr xalvat.info

حلقه‌های بی‌شماری از دوستان گوناگون بود که بعضی از آنها حتی هم‌دیگر را نمی‌شناختند. الان که نزدیک چهل سال از مرگ کیوان می‌گذرد دست‌زمانه این حلقه‌ها را پراکنده کرده، هر کدام ما به سی خودمان رفته‌ایم و آدم دیگری شده‌ایم... ولی اسم کیوان برای همه ما در حکم کلمه رمزی است که به محض اینکه ادا می‌شود پرده‌های دوری و سردی را پس می‌زند و ما را به هم نزدیک می‌کند».

این سروده هوشنگ ابتهاج نیز که در رثای کیوان سروده شده، بسیار خواننده شده: «من در تمام این شب یلدا/ دست امید خسته خود را/ در دست‌های روشن او می‌گذاشتم/ کیوان ستاره بود/ با نور زندگی کرد/ با نور درگذشت».

سیاوش کسرای بی‌بارها تعریف کرده نیما یوشیج، شبی که خبر تیرباران کیوان را شنید این رباعی را سرود: «بیچاره ندانست که چون می‌گیریم، گریید و نه آگاه که خون می‌گیریم، چون شب بگذشت و مستی آرام گرفت، دانست که من با چه جنون می‌گیریم.» خود کسرای بی‌یکسال بعد از تیرباران کیوان به یادش این شعر را نوشت: «ای عطر ریخته، ای عطر گریخته، دل عطردان خالی و پر انتظار توست، غم یادگار توست». او اشعار «گهواره شب» و «پاییز درو» را نیز برای کیوان سروده است.

کیوان در نقش منتقد

مرتضی کیوان شعر گفت، داستان هم نوشت، نقد هم کرد. اما موفقیتی که در نقد به دست آورد، جدیت و تیزبینی که در این کار داشت، در شعر و داستان نداشت. او آثار متنوعی را برای نقد انتخاب می‌کرد؛ شعر، داستان، مقالات فرهنگی و هنری و فلسفی. او هنگامی که اولین مجموعه شعر احمد شاملو را خواند به او هشدار داد از آنجایی که رد پای شاعرانی مانند نیما یوشیج، فریدون توللی، پرویز ناتل خانلری و مهدی حمیدی شیرازی را در اشعارش می‌بیند، بهتر است به جای پسر و بودن، پیشرو باشد و مراقب اژدهای رمانتیسزم باشد. او می‌گفت اشعار شاملو چون با تفکر و تخیل آمیخته شده، خواندنی و گیراست. می‌توان گفت جدی‌ترین نقدهای کیوان بین سال‌های ۲۳ تا ۲۶ منتشر شد. نقدها و مقالاتی که اکثراً با نام‌های مستعار منتشر شد؛ م. کیوان، م. ک. م. فروردین،

در عظیم خلوت من ! در عظیم خلوت من / هیچ غیر از شکوه خلوت نیست (فریدون ابل بیگی)



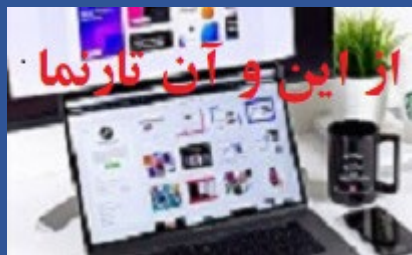
m.ilbeiqi@yahoo.fr xalvat.info

م. گراش، آبنوسی، دلپاک، سایه، بیزار، پگاه، سامان، مهتاب، آویده. از جمله نقدهای او می‌توان به این کتاب‌ها اشاره کرد: فاجعه، دیوان غبار، ولگردان از «ماکسیم گورکی»، علوم برای توده نوشته دکتر «فروتن»، حسن یا در جاده زرین سمرقند از «جیمز روی فلکر»، خدایان تشنه‌اند از «آنا تول فرانس»، داستان‌های ملل، دخمه‌نشینان از «میخائیل سادو ده‌آنو»، فرزند خلق از «موریس تورز»، دید و بازدید از «جلال آل‌احمد»، سایه از «علی دشتی»، ارواح مترمد از «جبران خلیل جبران»، مدح دیوانگی از «اراسم»، افسانه‌ها از «صبحی مهتدی»، کمونیستم و رستاخیز فرهنگ از «روزه گارودی»، آرا و عقاید از «گوستاو لوبن»، بیست و چهار ساعت زندگی یک زن از «اشتفن تسوایگ»، انسان وحشی از «امیل زولا».

در یادداشت‌های کیوان، نقدی بر کتاب «شاهکار» نوشته جمال‌زاده در مرداد سال ۲۳ نوشته شده که نمونه خوبی برای نشان دادن نگاه او در نقد است: «نمی‌دانم جمال‌زاده که در کتاب «یکی بود و یکی نبود» آن همه هنرمندی به کار برده و به شیرینی قند قصه نوشته و به روانی آب ابتکارات جذاب و دلنشین ادبی به کار برده، چگونه در شاهکار خود این همه چرت و پرت نوشته؟ اینجاست که باید گفت اصل تکامل چیزی جز غلط مشهور نیست یا در ادبیات مصداق ندارد... نویسنده‌ای که بیست سال پیش نوشته‌اش از شاهکارهای ادبیات فارسی قلمداد شده و به راستی که بهترین نمونه ادبی نثر عامیانه فارسی زبانان شناخته می‌شود، چگونه پس از بیست سال کتابی به بی‌سر و تهی و بیهودگی شاهکار می‌نویسد؟ هر نوشته‌ای باید نتیجه‌ای داشته باشد که با کمیت و کیفیت آن نوشته مناسب باشد. ندانستم از این همه لاطائل که چون خواب‌های درهم و برهم شیخ پرخوری مسخره و مهمل است چه نتیجه‌ای عاید می‌شود و کدام درد اجتماعی دوا می‌گردد؟»

یا در نامه‌ای به شاملو در نقد شعر می‌نویسد: «مردم از شاعر چه می‌خواهند؟ آیا این را می‌خواهند که عشقش را بکشد؟ معشوقش را رها کند؟ و خلاصه عاطفه شخصی‌اش را از میان ببرد؟ مسلماً و قطعاً نه. مردم می‌خواهند که شاعر مفسر دردها، خشم‌ها، امیدها و شادی‌های آنها باشد. و در این میان البته از عشق نیرو بگیرد و چه عشقی بهتر، قوی‌تر و گرامی‌تر از محبتی که از مردم الهام بگیرد و به آنها نیرو بدهد. شاعر باید متین باشد. در کار خود شتاب نداشته باشد. می‌توان فرد و جامعه را

در عظیم خلوتِ من ! در عظیم خلوتِ من / هیچ غیر از شکوه خلوت نیست (فریدون ابل بیگی)



m.ilbeiqi@yahoo.fr xalvat.info

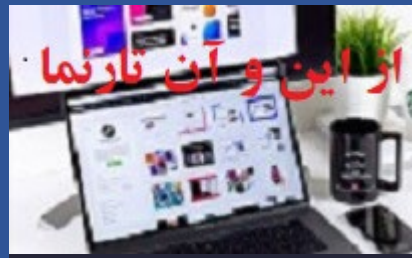
آشتی داد هنگامی که رعایت اساس و اهمیت وظیفه نسبت به فرد و نسبت به جامعه را ملحوظ داشت.»

طبع آزمایی مختصری در داستان

کیوان علاوه بر اینکه به شعر علاقه داشت و گاهی شعر می‌نوشت، داستان هم می‌نوشت. هرچند موفقیتی در داستان‌نویسی نداشت و جدی هم دنبالش نکرد. در میان یادداشت‌هایش طی سال ۳۲، داستان کوتاهی پیدا شده که دو شخصیت به نام‌های علی و مرتضی دارد. آن‌طور که همسرش پوری سلطانی درباره این داستان گفته، مرتضای این داستان، خود کیوان است؛ «مرتضی جوانی است احساساتی و شدیدالتأثیر اما سلیم و بردبار... زیباپرست و ادب‌دوست. زیبایی را در هر چه باشد؛ در طبیعت و نقاشی، زن و موسیقی به یک اندازه دوست دارد، اما شعر خوب را به همه آنها ترجیح می‌دهد... دوست‌پرست و رفیق‌باز است... برای اولی از جان و مال و فداکاری دریغ ندارد و برای دومی هیچ‌کس را از خود نمی‌رنجاند... خودخواهی خیلی کم و به نحو سعادت‌بخشی در او وجود دارد... همیشه آرزومند دل‌باخته است... زن را به خاطر شعر دوست دارد زیرا وجود او را در سرلوحه دفتر زندگی و احساسات می‌داند. ناله ویلن قلب او را به لرزه می‌آورد و اثر اشعار شورانگیز و حال زن‌های در عشق ناکام شده را در روح او ایجاد می‌کند. زندگی را فقط به خاطر احساسات دوست دارد و به مبادی آن جز به دیده احساس نمی‌نگرد... حسرت و ناکامی و امید و آرزو چهار عامل موثر و سمجی هستند که دست از گریبان احساسات او بر نمی‌دارند... دروازه دلش با کلید محبت گشوده می‌شود و کشتی وجودش را امواج عشق و عاطفه و فشار آرزو و تخیل در دریای توفانی احساسات ناراحت می‌کند و نمی‌گذارد آرام بماند. محجوب و سرسخت و ماجراجوست... این حالات در موقعیت‌های مختلف، متناسب با روح او ایجاد می‌شوند و از احساسات او تجلی می‌کنند. به فرمان احساسات از هیچ خطری نمی‌ترسد و از هیچ کار سخت روگردان نیست. همیشه در انتظار حوادث و نامرادی به سر می‌برد و پیوسته خواهان زندگی انقلابی و پر حادثه است.»

وداع کیوان

در عظیم خلوتِ من ! در عظیم خلوتِ من / هیچ غیر از شکوه خلوت نیست (فریدون اهل بیگی)



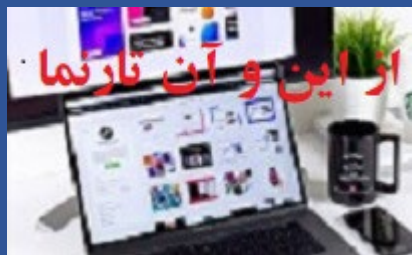
m.ilbeigi@yahoo.fr xalvat.info

به قول شاهرخ مسکوب «چرا مرتضی کیوان از یاد ما نمی‌رود و مرگش را نمی‌توان بر خود هموار کرد. چرا؟!...» حالا و هنوز بعد از شصت و نه سال، کیوان برای بسیاری از اهالی ادبیات، عزیز است و برای جوان‌ترها مرموز است. هنوز عشق او به همسرش و تاثیری که بر دوستانِ اهل ادبش داشت، بسیاری از ما را به کنجکاو‌ی درباره خویش وامی‌دارد. هرچند مسکوب در کتاب «مرتضی کیوان» جواب این سوال را داده: «مرتضی چنان زیست که دوست نداشتنش آسان نبود». مرتضی کیوان، مردی که به قول نجف دریابندری، «معمولا کت و شلوار تیره می‌پوشید و کراوات‌های قشنگ می‌زد اگرچه نمی‌دانم به چه دلیل یک وقت تصمیم گرفت فقط کراوات مشکی بزند و از آن به بعد همیشه کراواتش مشکی بود.... ظاهرش عادی بود. قدش از متوسط اندکی کوتاه‌تر بود، با قدم‌های تند راه می‌رفت. موی خرمایی موج‌داری داشت که به دقت به عقب شانه می‌کرد. عکس‌های قدیمش نشان می‌دهد که قبلاً فرقش را از وسط باز می‌کرده و به مویش روغن می‌زده... چشم و ابروی گیرایی داشت. پشت چشمش ورم‌دار و ابرویش کمانی و کشیده بود؛ کامل‌ترین ابرویی که من دیده بودم... بینی‌اش کشیده ولی کوفته بود. پشت لب بلندی داشت که به سبیل باریکی آراسته بود. دوتا دندان جلویش کمی روی هم سوار شده بود و شاید به همین علت حرف سین را کمی بچگانه تلفظ می‌کرد...» مرتضی کیوان، مردی که اینگونه وداع کرد: «بوسه‌های بی‌شمار برای همه یاران زندگیم... مرتضی کیوان، سه و نیم بعد از نیمه‌شب، دوشنبه ۲۶ مهرماه ۱۳۳۳.»

مرتضی کیوان در زندان قصر



در عظیم خلوت من ! در عظیم خلوت من / هیچ غیر از شکوه خلوت نیست (فریدون ابل بیگی)



m.ilbeiqi@yahoo.fr xalvat.info

سحرگاه ۲۷ مهر ۱۳۳۳ شمسی صدای شلیک ممتد گلوله فضای میدان تیر لشکر ۲ زرهی ارتش را در هم شکست. یک لحظه میدان تیر لشکر ۲ زرهی ارتش را سکوتی سنگین فرا گرفت. سکوتی که با صدای ناله فروخورده ۱۰ مرد که پای دیوار در حال افتادن روی زمین بودند در هم پیچید.

۱۰ چهره مبارزی که آن روز صبح به حکم دادگاه نظامی به جرم عضویت در حزب توده تیرباران شدند. ۹ نفر از این افراد اعضای گروه افسران حزب توده بودند؛ نخستین گروه از اعضای افسران حزب توده که در دادگاهی به ریاست سرتیپ آزموده به اعدام با تیرباران محکوم شده بودند.

این ۹ افسر: «سرهنگ مبشری، سرهنگ سیامک (افسر ژاندارم)، سرهنگ نمینی، سرگرد عطارد، سرگرد واعظ قاسمی، سرگرد وزیریان، سروان مدنی، سروان شفا، ستوان افراخته» در میان این گروه یک نفر یعنی مرتضی کیوان قزوینی نظامی نبود و جرمش فقط عضویت در حزب توده بود.

مرتضی کیوان را از خانه‌اش در خیابان خانقاه دستگیر کرده بودند. در حالی که دقیقاً چهارماه پیش از این یعنی ۲۷ خرداد ۱۳۳۳ با پوری_سلطانی ازدواج کرده بود. مرتضی کیوان در سال ۳۳ در حالی که ۳۳ ساله می‌شد تیرباران شد.